



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جلسه قبل

بحث در چهارمین پاسخ به استدلال بر مقدمیت بود. استدلال بر مقدمیت به این طریق بود که تعاند و تنافر و تمناع بین ضدین اقتضا می‌کند که عدم یکی، عدم مانع باشد و عدم مانع، مقدم بر وجود معلول است؛ چون عدم مانع از اجزای علت است و مقدم است. این استدلال که مفید مقدمیت یک عدم برای وجود دیگری بود محل اشکال شد و پاسخ‌هایی بیان شد.

خلاصه اشکال چهارم به دلیل مقدمیت

چهارمین دلیل را بیان کردیم و حاصل آن این بود که استحاله اجتماع و ارتفاع تقیضین همان‌طور که در عالم وجود، محال است، در مرتبه هم محال است و لذا در مرتبه بیاض، سواد که نمی‌تواند باشد پس باید عدم سواد باشد چون در مرتبه بیاض یا باید سواد باشد و یا عدم سواد و چون سواد نیست (به دلیل عدم امکان اجتماع بیاض و سواد) پس عدم سواد است. وقتی تقیضی نباشد، تقیض دیگر باید در این رتبه باشد و این معنایش این است که ارتفاع تقیضین از مرتبه هم جایز نیست.

جواب آیت‌الله خوئی به اشکال چهارم

این پاسخ به دلیل مقدمیت، محل خدشه شد. فرمایش آیت‌الله خوئی که از لحاظ فلسفی درست می‌باشد این است که آنچه عقل نظری ما به‌طور مستقل درک می‌کند این است که در هر نشئه‌ای از نشئات عالم وجود، یک امر نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد. ارتفاعش هم جایز نیست؛ اما در مرتبه‌های تحلیلی، ارتفاع تقیضین از یک مرتبه هیچ مانعی ندارد.

مراتب تحلیلی «انسان»

«انسان» در تحلیل، یک مرتبه ذات دارد که همان مقومات مفهومی انسان است و از آن به «تعریف» تعبیر می‌کنیم. این مرتبه ذات، مفهومی دارد که حیوان ناطق است. بعد از آن مرتبه‌ای دارد که دارای لوازم ذاتی لاینفک است. مرتبه سوم هم لوازم عرضی آن است. بنابراین سه مرتبه در مقام تحلیل انسان وجود دارد:

۱: مرتبه ذاتیات باب ایساغوجی



۲: مرتبه ذاتیات و لوازم ذاتیات باب برهان (عوارض ذاتی لاینفک) مثل تعجب

۳: لوازم عادی قابل تفکیک که عرضی هستند.

حالات انسان در تحلیل رتبی و عالم خارج

انسان به لحاظ وجودی یا ضاحک است یا نیست و اجتماع و ارتفاع ضحک جایز نیست. انسان یا ماشی است و یا ماشی نیست. ارتفاع و اجتماع این دو نیز جایز نیست اما اگر از عالم تحقق بیرون آمدیم و در مقام تحلیلی و ذهنی مراتبی را درست کردیم، در مرتبه تحلیل مفهومی می‌گوییم: انسان حیوان ناطق است. در این مرتبه انسان نه ضحک است نه عدم ضحک.

معنای این سخن این نیست که در خارج یک حالتی وجود دارد که نه ضحک و نه عدم ضحک است بلکه ضحک و عدم ضحک مقوم نیستند و تقیضین در تحلیل رتبی هستند. همان‌طور که در مرتبه عوارض ذاتی، انسان نه ناطق است و نه غیر ناطق. ناطق و غیر ناطق در مرتبه ذات است و آن را می‌توان در مرتبه بعد سلب کرد.

در علت و معلول هم، رتبه علت، فوق معلول است. در عالم خارج، اجتماع و ارتفاعشان صحیح نیست؛ اما در مقام تحلیل ذهنی در مرتبه علت، مانعی ندارد که بگوییم: در این مرتبه معلول نه هست و نه نیست. این تحلیل ذهنی است و رفع این مانعی ندارد. بنابراین در تحلیل‌های مفهومی و رتبه‌هایی که در این تحلیل ایجاد می‌شود ممکن است هیچ‌کدام از وجود و عدم، مقوم نباشد.

بیاض و عدم سواد در تحلیل رتبی و عالم خارج

فرمایش آیت‌الله خوئی با این توضیحات، درست به نظر می‌آید. ایشان می‌فرمایند: در مرتبه وجود بیاض، سواد که نیست، پس عدم سواد است. ما می‌گوییم: در عالم خارج این‌گونه است و بیاض، با عدم سواد همراه است؛ اما در تحلیل رتبی می‌توان گفت که هیچ‌کدام نیست؛ یعنی نه بیاض است و نه عدم سواد.

آنچه مانع دارد این است که در عین و تحقق و وجود خارجی، بیاض نمی‌تواند نه سیاه باشد و نه عدم سیاه بلکه بیاض حتماً باید با عدم سواد همراه باشد؛ اما این‌که در تحلیل، عدم سواد هم‌رتبه آن است یا مقدم بر آن، ایشان می‌فرمایند: مانعی ندارد. البته یک نکته‌ای باقی مانده که در بررسی فرمایش مرحوم امام ارائه می‌کنیم. پس اصل مطلب آیت‌الله خوئی درست است.



پاسخ حضرت امام به اشکال چهارم بر مقدمیت

در مرتبه بیاض «لایصدق السواد» که سلب تحصیلی می‌باشد درست است؛ اما این مستلزم این نیست که عدم سواد صدق کند و هم‌رتبه با آن باشد. این نکته بر اساس بحث دقیق منطقی که قضیه سالبه محصله غیر از موجه معدوله است به دست می‌آید. ما یک سالبه محصله داریم که به انتفاء موضوع هم صدق می‌کند و یک موجه معدولة المحمول داریم که محمولش عدم ملکه است.

مرحوم امام می‌فرمایند: در مرتبه بیاض، لایصدق السواد ولی مستلزم این نیست که لاسواد صدق کند و بعد می‌فرمایند: لا سواد و عدم در عالم چیزی نیست.

جواب ما به پاسخ حضرت امام

به نظر ما در فرمایش حضرت امام می‌توان این‌گونه مناقشه کرد که این یک قاعده فلسفی است؛ یعنی سالبه محصله دو فرع و فرض دارد. وقتی می‌گویید: «لیس زید بقائم» این دو مصداق دارد:

۱: مصداق سالبه به انتفاء موضوع؛ مثلاً زیدی نیست تا قیامی باشد.

۲: مصداق سالبه با فرض موضوع و انتفاء محمول. این قسم دوم نیز دو قسم است:

الف: شأنیت محمول در موضوع نیست؛ مانند «لیس الحجر بقائم»

ب: شأنیت محمول را دارد ولی الآن محمول را دارا نیست.

پس سالبه محصله در سه جا کاربرد دارد:

۱: سالبه محصله به انتفاء موضوع استفاده می‌شود.

۲: سالبه محصله به انتفاء محمول درجایی که شأنیت محمول هم ندارد.

۳: سالبه محصله درجایی که شأنیت محمول را دارد؛ مانند «لیس زید ببصیر أو بقائم». در اینجا سالبه محصله

به صورت خودکار، ملازم با موجه معدولة المحمول است. وقتی می‌گوییم: «لیس زید بقائم» معنایش این است که «زید

لاقائم». شما می‌گویید: موجه معدولة المحمول عدم است و واقعی ندارد؛ اما این‌طور نیست بلکه واقع و منشأ انتزاعی

دارد. حالت قیام و عدم قیام بر او عارض و وصف او می‌شود. عدم به این معنی «له حظ من الوجود» چون منشأ

انتزاعی دارد.



خلاصه دیدگاه ما

خلاصه نظر ما این است:

- ۱: سالبه محصله دارای سه حالت است و در حالت سوم، ملازم و مولد قضیه موجبه معدولة المحمول است.
 - ۲: عدم ملکه که معدولة المحمول است، له حظ من الوجود. عدم نیست بلکه منشأ انتزاعی و شأنی از وجود دارد. با پذیرش این دو مطلب وقتی می‌گوییم: «البیاض لا یصدق علیه السواد» یعنی این که لاسواد و موجبه معدولة المحمول است پس لاسواد به صورت معدولة المحمول صدق می‌کند.
- نکته‌ای که به آیت‌الله خوئی باید گفت این است که «البیاض لاسواد» یا «القیام لاجلوس» صادق هستند ولی صدق وجودی دارند نه صدق رتبی و تحلیلی. لاسواد مقوم مفهومی بیاض نیست بلکه به آن متصف می‌شود.
- وقتی می‌خواهیم بگوییم: «البیاض لاسواد» نمی‌خواهیم بگوییم که این در آن رتبه است. بلکه می‌خواهیم بگوییم: در عالم خارج، بیاض با لاسواد جمع شده است و این‌ها معیت وجودی دارند. کاری به تحلیل رتبی نداریم.